



تأکید ما همین است که اگر از مطالعه آنچه را که می‌خواهیم به دست نیاوریم، طبیعی است که از آن فاصله می‌گیریم؛ نمی‌آییم بپرسیم: «چطور شد که ما از مطالعه کردن خسته شدیم؟»، ولی آرام آرام مطالعه را رها می‌کنیم. اما اگر برسیم به اینکه نه؛ ما یک نیازهایی داریم که فقط از طریق مطالعه اقتناع و اشباع می‌شود، حالا برمی‌گردیم و گمشده‌مان را پیدا می‌کنیم.

جواب سؤال را این طور یادداشت کرده‌ایم. «علما در خلوت خود اسراری را برای ما مکتوب کرده‌اند تا از طریق مطالعه آن اسرار، با نتایجی که علما در خلوت خود به دست آورده‌اند هم‌آغوش شویم». یکی از چیزهایی که نمی‌گذارد ما مطالعه کنیم، این است که دنبال مکتوبات خلوت علما نیستیم. مگر کسی می‌تواند برای کسی چیزی بنویسد؟! باید خودش عالم داشته باشد و در این عالم یک میوه‌های خاصی از آن عالم برایش آمده باشد، و حال آن میوه‌ها را به زبان نوشتار به شما می‌دهد شما هم از طریق این نوشتار به آن میوه‌ها وصل می‌شوید. البته مواظب باشید که:

### ای بسا ابلیس آدم‌روی هست

#### پس به هر دستی نباید داد دست

و اینجاست که اگر ما هر کتابی را خواندیم، بعد از یک مدتی دیگر نمی‌توانیم کتاب بخوانیم. چون بنای ما از مطالعه ارتباط با اسرار خلوت علماء نبوده است و لذا کتاب از چشم ما می‌افتد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ،  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ بِهِ نَسْتَعِينُ،  
إِنَّهُ خَيْرٌ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ طَاهِرِينَ

### مطالعه؛ طریق هم‌آغوش شدن با اسرار

یکی از سؤال‌هایی که فرمودند این است:

آیا مطالعه، یکی از راه‌های کسب معرفت و رسیدن به قرب است یا صرفاً وسیله رفع شبهه است؟  
التفات داشته باشید که عموماً علت سرخوردن از مطالعه، یکی مطالعه روی موضوعاتی است که ارزش مطالعه ندارند و محتوای لازم را به انسان نمی‌دهند، و دیگری بد مطالعه کردن است. همچنان که هیچ‌کس از نگاه کردن بدش نمی‌آید اما اگر انسان به منظره‌ای نگاه کرد که تنفر در او ایجاد کرد، چشمانش را روی هم می‌گذارد بعد هم شاید دیگر اصلاً جرئت نکند چشمش را باز کند. سرخوردن از مطالعه هم همین طور است.

انسان اساساً و روحاً مطالعه را می‌شناسد، یک شرحی إن شاء الله می‌دهیم. در ابتدا می‌خواهیم خواستگاه اینکه چگونه می‌شود انسان از این نیاز بسیار بدیهی خودش بعضی مواقع فاصله می‌گیرد، معلوم شود. بعد ببینیم ما چه انتظاری از مطالعه داریم و آیا آن انتظار برآورده می‌شود یا نه.



## مطالعه‌نداشتن؛ مشکل جهان امروز

یک فرصت خوبی بگذارید ببینید مشکل جهان امروز چیست. مشکل جهان امروز این است که چون نمی‌تواند مطالعه کند، مجبور است که با رُمانها خلوت خودش را- که با این خلوت به بهترین اوج می‌توانست برسد- خراب کند. منظور، پدیده رمان خوانی در دنیای امروز است. ولی مطالعه زندگی بزرگان منظور ما نیست. چرا که رُمان گاهی نمونه ایده‌آل یک حیات است، آن رُمان چیز خوبی است. مثلاً کتاب «حی بن یقظان» ابن سینا یا کتاب «عقل سرخ» سهروردی، خیلی جالب است. سهروردی قصه یک انسان را ترسیم می‌کند که از چاه قیروان درآمد و از وادی مورچگان گذشت به یمن رسید و جگر آسمان را بُرید، هر انسانی در نگاه اول می‌گوید: اینها چیست که این آقا می‌گوید؟! در حالی که از نظر سهروردی این قصه هر انسانی است که باید این طور باشد، او قصه ما را می‌گوید؛ چاه سیاه قیروان، یعنی دنیا. عبور دادن نفس از وادی مورچگان یعنی عبور از وادی حرص و کثرت. بعد به وادی یمن وارد شدن یعنی وارد عالم میمنت و مبارکی شدن، بعد باید به آسمان برود و جگر آسمان را برای خودش بردارد، یعنی وادی تنفس عالم غیبی. یک وقت قصه خودمان را در صورت‌های واقعی و توجه به ابعاد آرمانی می‌خوانیم که توسط بزرگان نوشته شده، و یک وقت قصه‌های سرد و بی‌روح برای از بین بردن اوقات فراغت را می‌خوانیم. دنیای امروز به بدترین فلاکت‌ها - که یکی می‌خواهد ادای خواندن را درآورد - افتاده است. ما شرقی‌ها چون نمی‌توانیم روح‌مان را مثل غربی‌ها در غروب ببریم و نمی‌توانیم به این چرندیات روزمره پوچ پوک قانع بشویم، رندی می‌کنیم و نمی‌پذیریم. پدیده رندشدن، پدیده رفلکس مقابل با انحراف است. رندها (یعنی همان قلندرها) متوجه می‌شدند آنچه مردم به آن تن داده‌اند بیخود است این کار را تماماً منکر می‌شدند. پس مسأله مطالعه، یک طرفش غذای جان انسان است که می‌خواهیم روی این تأکید کنیم به همین معنایی که بابش را

باز کردیم. یک طرف دیگرش این است که بی‌مطالعه‌گی را داریم با ادای مطالعه پُرمی‌کنیم، یعنی خیلی چیز می‌خوانیم اما بهره‌ای از آن نمی‌یریم. مثل کتاب «امیر ارسلان نامدار» که نویسنده، با خیالات خودش خوش است و به بالاتر نظر ندارد و بدتر از این رُمان‌هایی داریم که ۳۰ جلد کتاب است و شخصیت‌هایش انسان‌هایی همطراز ما هستند که مقصدشان هوس‌های زشت ماست. رمان‌های عجیبی امروز در دنیا هست؛ امروزه بشر رذل و فاسد شده، انعکاس شخصیت خود را در رمان‌ها پیدا می‌کند. این رمان‌ها، رمان‌هایی است که در واقع خلوت بشر را ضایع می‌کند. ما می‌خواهیم زیر بار اینها نرویم، وگرنه در طول زندگی «هر دم به کاری» می‌شویم.

## مطالعه؛ طریق هم‌افق شدن با جبرائیل

حرف این است که شما از طریق نوشتار تفکر می‌کنید، از طریق تفکر سیر می‌کنید، و از طریق سیر، به عقل فعال می‌رسید. عقل فعال یک اصطلاح فلسفی است. عقل فعال، در اصطلاح دین همان جبرائیل است. یعنی واقعاً با جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنید، اما نه در نمایش جبرائیلی که در وجود مقدس حضرت رسول (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) ظهور کرد، بلکه در اندازه وسعت وجودی خودتان. مثل وقتی که جبرائیل به حسان بن ثابت کمک کرد. او به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گفت: یا رسول‌الله! اجازه می‌دهید راجع به غدیر شعر بگویم؟ حضرت فرمودند: بگو، جبرائیل کمک می‌کند. حال شما حساب کنید شعر حسان بن ثابت را مطالعه کردن، یعنی هم‌افق شدن با جبرائیل. شما یقین بدانید فکر متفکران خلوت‌دار، عین همین مورد است.

عالمان واقعی اصلاً نمی‌توانند چیزی را که بقیه نوشته‌اند بنویسند، با این کار به شور نمی‌آیند. اینها دوست دارند و می‌خواهند نمایش خدا باشند. چگونه خدا عشق محض است؟! «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، این یعنی عشق. کیست که اصلاً نمی‌تواند بخوابد یا چرت بزند؟ کسی که سراسر حضور



است و شعف. بنابراین خدا عین عشق است، پس عین فوران است؛ برای همین هم می‌گوئید: «يَا دَائِمَ الْفَضْلِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ»، یعنی ای خدایی که دائماً در فیض رسانی هستی. کسی هم که یک چیزی از عالم غیب به دست می‌آورد، در فوران است، چون عالم غیب عین فوران است. همین‌ها باعث می‌شود که نتواند دست به قلم نبرد، یک حالی است! عالمان بزرگ وقتی دست به قلم می‌بردند، در واقع قصه وارد شدن خودشان در بهشت را تکرار می‌کردند. این نوشته‌ها، نوشته‌هایی است که به آدم زندگی می‌دهد. دوباره جمله را دقت کنید: «در عالم خلوت، عالمان بزرگ با تفکر خودشان هدیه‌ای را که از طریق جبرائیل آورده‌اند به کتابت در می‌آورند و ما از طریق این مکتوبات با عالم عقل و عالم جبرائیل ارتباط پیدا می‌کنیم».

حالا شما امتحان کنید، ببینید هر نوشته‌ای حال و هوای اتصال به عالم غیب را در بر دارد، یا باید تلاش کنید نوشته‌های خاصی را مطالعه کنید. مثلاً شما نوشته‌های شهید آوینی (ره) را ببینید، نوشته‌های آدمی است که در عالم غیب به سر می‌برد یا در اطلاعات. درست است که گاهی از این طرف و آن طرف اطلاعات هم به دست می‌آورد، ولی این اطلاعات را در عالم خودش می‌برد. این عین همان کاری است که فارابی و ابن‌سینا می‌کنند، بخصوص فارابی عزیز. ((توصیه می‌کنم این کتاب «فصوص الحکم» فارابی را بخوانید، به فارسی هم ترجمه شده است)).

إن شاء الله اگر برسیم پاسخ بدهیم، در سؤال‌ها هست؛ که از کجا باید شروع کنیم؟ اما بدون مطالعه نمی‌شود، یعنی هیچ روزی شما نمی‌توانید بدون مکتوبات به عالم عقل برسید. بله؛ یک وقت مکتوب شما ذکر الهی می‌شود، یعنی قرآن، اما این خیلی کار دارد. یعنی آیا کسی که زبان عربی را خیلی خوب می‌داند، به نظر شما قرآن هم می‌داند؟! هیچ فرقی نمی‌کند؛ مثل من و شماست که فارسی می‌دانیم ولی مثنوی را نمی‌شناسیم. ببینید مثنوی یعنی وارد عالم مولانا شدن، الآن چند درصد از فارسی‌زبان‌ها می‌توانند وارد عالم مثنوی بشوند؟! حتی استاد‌های ادبیات هم نمی‌توانند؛ استاد‌های

ادبیات، فقط می‌فهمند که معنی این لغت چیست. باید آدم آماده بشود گمشده‌اش را در عالم مولوی بخواند، و آن وقت تلاش می‌کند وارد عالم مولانا بشود، در آن حال دیگر با خواندن مثنوی قصه ارتباط مولوی را با عالم غیب مطالعه می‌کند.

البته ما شیعه‌ها نمی‌توانیم خیلی قربان مولوی برویم، برای اینکه چیز بیشتری داریم. نه برای اینکه مولوی سنی است، مگر عرفان، سنی و شیعه هم می‌شود؟! این‌ها اصلاً معنی نمی‌دهد. آنهایی که این سؤال‌ها را دارند، اصلاً عرفان نمی‌فهمند. عرفان، گرفتن است از عالم غیب. بله؛ کم و زیاد دارد، مسلماً کسی که به اهل‌البیت پشت بکند، اصلاً به غیب راهش نمی‌دهند. و وقتی که وارد عالم مولوی می‌شوی، می‌گویی: مگر می‌شود سنی باشد؟! مولوی می‌گوید:

### ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

#### شمنه‌ای بنما از آنچه دیده‌ای

اصلاً این حرف‌ها به چه معناست که مولوی سنی است یا شیعه؟! اگر کسی به اهل‌البیت نزدیک شده باشد نمی‌تواند تمام دلش را به مثنوی بدهد، اما خیلی از قصه‌های خودش را در مثنوی منعکس می‌بیند، یک‌وقت این حرف‌ها باعث نشود شخصیت مولوی پایین بیاید. اما همین‌جا می‌خواهیم تذکر بدهیم: این‌هایی که از اهل‌البیت فاصله گرفتند و می‌خواهند که به یک جایی برسند، به بیشترین جایی که می‌توانند برسند مثنوی است، ما به اینها توصیه می‌کنیم که همه دلتان را به مثنوی ندهید، چون آن‌وقت یک جایی بالاتر را خالی نگه داشته‌اید. این مطلب سر جای خودش باشد هر چند خیلی هم شما به آن مبتلا نیستید.

بحث بر سر مطالعه بود. قرآن را چگونه می‌شود فهمید؟ باید رفت و با آن هم‌زبان شد. یعنی باید راه ارتباط با جبرائیل را از طریق قرآن پیدا کرد. برای همین هم شما می‌بینید خیلی‌ها وارد قرآن می‌شوند ولی همین‌طور دست خالی بیرون می‌آیند، به تعبیر روایت چیزی به دست نمی‌آورند. در روایت داریم آخرالزمان قرآن از گلوی انسان‌ها پایین نمی‌رود، چرا؟ چون



این‌ها اصلاً دنبال جبرائیل نیستند. چرا که راه اتصال خدا، وزیدن جبرائیل است بر جان انسان از طریق قرآن. فیلسوفان خیلی روی این زحمت‌کشیده‌اند، بخصوص فارابی عزیز کارکرده‌است؛ از همین کتاب «فصوص‌الحکم» فارابی هم، چیزهای خوبی روی هم رفته به دست می‌آید.

### مطالعه؛ عامل ورود در دنیای فکر انسان‌های بزرگ

کتاب‌ها، غوغای حیات بشریت‌اند. مدرنیته تنها ظلمی که کرد این بود که راه ورود به عالم بزرگ بشریت را، بر بشریت بست. یعنی قصه «کهنه‌شدن» را با «نوشدن» مطرح کرد. می‌دانید مدرنیته چه کار می‌کند؛ مدرنیته می‌گوید: ما «نو» هستیم. وقتی که «نوشدن» مطرح شد، «کهنه‌شدن» مطرح می‌شود. لذا هر چیزی که مثل فرهنگ مدرن حسی و جدید نیست، کهنه است. بنابراین تفکری که به آسمان وصل است کهنه می‌شود. بنابراین ناخودآگاه آدم می‌بیند اگر برود اندیشه «سُهروردی» بخواند کهنه است باید برود «صادق هدایت» بخواند که نو باشد یا «کافکا» بخواند. فرهنگ مدرنیته تمام روح این دنیا را که آثار اندیشمندان بزرگ باشد، از مردم گرفته‌است.

### باغ سبز عشق کو بی‌منتهاست

#### بجز غم و شادی در او بس میوه‌هاست

#### هالتی دیگر بُود کان نادر است

#### بی‌بهار و بی‌فزان، سبز و تر است

یعنی باغ سبز عشق که پاییز و بهار ندارد و فوق پاییز و بهار است و موجب ظهور آثار عالمان بزرگ برای ما می‌شود. اما مدرنیته دنیا را پاییز و بهارش کرد؛ که آقا اینها بهار است و آنها پاییز است، ما هم می‌گوییم: عجب! پس مثنوی یا گفتار سهروردی یا حتی روایت و نهج‌البلاغه و یا حتی قرآن پاییز است؟!

پس اول این روحی را که بر شما حاکم شده و باعث شده است که نتوانید با قرآن خلوت کنید بشناسید، بعد می‌بینید: وای! مگر می‌شود من با امام صادق (علیه‌السلام) نتوانم خلوت بکنم؟! اگر می‌خواهید با امام صادق (علیه‌السلام) خلوت کنید، باید اول برسید به اینکه بدون امام صادق (علیه‌السلام) و بدون خلوت داشتن با امام صادق (علیه‌السلام)، هیچ‌اید، هیچ. چون وقتی نمی‌دانید «بدون آن قله بودن» یعنی چه، تلاش نمی‌کنید به آن قله برسید.

به عنوان مثال: اگر شما می‌خواهید از یزد به اصفهان بروید، وقتی به نایین می‌رسید کار خوبی کرده‌اید که به نایین آمده‌اید، اما این که هنوز اصفهان نیست. حالا یک نفر بگوید الحمدلله که رسیدیم، برای اینکه نصف راه را آمده‌ایم! نه؛ وقتی بنا ندارید به مقصد برسید، نصف راه، اصلاً راه نیست. **دقت کنید؛** نصف راه، وقتی نصف راه است، که بقیه‌اش هم طی بشود. برای همین هم در روایت داریم که روز قیامت اگر کسی افقش گم‌شود، در قیامت همین‌طور می‌دود نمی‌داند کجا برود، مثل ملخ‌های پراکنده است نمی‌داند کجا برود سرگردان است،<sup>۱</sup> چرا به اینجا رسیده است؟ چون افق زندگی را پیدا نکرده است. یک وقت است یکی دارد می‌رود اصفهان و می‌داند که تا حالا به نایین آمده‌است، این افقش را گم‌نکرده‌است. ولی یک وقت همین‌طور می‌رود و دل‌خوش است که می‌رود.

خلوت با امام صادق (علیه‌السلام) را اگر طالب بودید، چه اشکالی دارد که یک مدتی آرام‌آرام برنامه بریزید؟! آنوقت ما به شما قول می‌دهیم؛ به یک جاهایی می‌رسید که اصلاً نمی‌توانستید فکرش را بکنید. می‌توانید بروید کتاب تحف‌العقول<sup>۲</sup> را باز کنید برنامه مطالعه روی اندیشه امام

<sup>۱</sup> - تحف ۴ ول از جناب ابومحسین حسر بر علی بن شعبه خراسانی از علماء قرن چهارم است، آمد. است یک انتخابی است از کلمات پیامبر (ص) و ائمه.

<sup>۱</sup> - «حُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَحْدَاثِ كَأَنَّهُمْ خَرَادٌ مُنْتَشِرٌ» از قرها سرافکنده بیرون می‌آیند، مانند ملخ‌های سرگردان (قره/۷)



صادق(علیه السلام) را با تعمق در آن داشته باشید. (تمف العقول کتاب بسیار فویب است توصیه می‌کنیم با آن زندگی کنید). به این جهت وقتی شما می‌خواهید به دنیای امام صادق(علیه السلام) وارد بشوید، با تحف العقول راحت‌تر وارد می‌شوید. یا مثلاً می‌توانید «اصول کافی» عزیز را بخوانید تا مثلاً وارد دنیای «بر» به اخوان بشوید، یا مثلاً وارد دنیای فرار از عجب بشوید. جناب «کلینی» آمده می‌گوید: می‌خواهی به شاگردی اهل‌البیت بروی و از کبر نجات پیدا کنی؟ بیا باب «تواضع» را بخوان، باب «فرار از کبر» را بخوان. این کتاب، گل فرمایشات همه‌آئمه است، این کار خوبی است خدا مرحوم کلینی را رحمت کند.

می‌بینید اینها زندگی می‌کرده‌اند، اگر بخواهیم باب این بحث را باز کنیم خیلی خسته‌تان می‌کنیم. یعنی شما حداقل روی انگیزه‌آنهايي که مطالعه حقیقی می‌کنند، وقت بگذارید. یعنی اینها توی این اتاق‌ها چکار می‌کنند؟! یعنی این‌ها چه خبرشان است؟! من بعضاً که خدمت آیت‌الله حسن‌زاده می‌رفتم، می‌دیدم که حدود چند تا میز کوچک توی اتاق‌شان هست. یعنی روی هر میزی یک تحقیقی می‌کردند، کتابهای هر تحقیقی روی یک میز جدایی بود. این حال عجیبی را که ایشان دارند و با هر کتابی زندگی می‌کنند اگر به دست آوردید، بعد می‌بینید که بزرگترین ستم به خودتان همین است که نفهمید با مطالعه نکردن چه چیزی را دارید از دست می‌دهید.

گاهی ممکن است کسی به آدم بگوید: «یعنی چه؟! با مطالعه کجا را گرفته‌ای؟!»، با این حرف‌ها خیلی به ما ظلم شده است. بگو: «خودت کجا را گرفته‌ای؟! آدمی که در دنیای فکر انسان‌های بزرگ دارد زندگی می‌کند، می‌گوید: من در تمام بهشت‌ها دارم زندگی می‌کنم، تو می‌گویی: «کجا را گرفته‌ای؟!»، تو، چون بیرون ایستاده‌ای می‌گویی: «کجا را گرفته‌ای؟!». تو کجا را گرفته‌ای؟!». یعنی امروز دنیای مدرنیته عالم انسانی را که به آسمان وصل است به زعم خودش به موزه برده است و حالا خودش در سرگردانی است.

بر همین اساس است که با مطالعه کتاب علمای بزرگ بعد از یک مدتی به مقام وحدت اندیشه که علما به آن نزدیک شده‌اند می‌رسید. علما به یک مقام وحدت رسیده‌اند، برای همین می‌بینید اصلاً نمی‌شود که فلان عالم در حرف‌هایش تضاد پیدا بشود. اینکه می‌بینید در حرف‌های کسی تضاد پیدا می‌شود، به خاطر این است که وحدت ندارد فقط انبار اطلاعات دارد، ما هیچ‌وقت نمی‌گوییم بروید مکتوبات او را بخوانید. نه؛ بزرگانی که ما می‌شناسیم اصلاً تا به مقام وحدت نرسند، دهن باز نمی‌کنند و قلم روی کاغذ نمی‌گذارند. حداقلش شیهه مطهری(ره) است. شما ببینید: شهید مطهری(ره) به یک جایی می‌رسد که دیگر می‌تواند دهن باز کند، منظور ما این دهن بازکردنی است که خودش به عنوان صاحب نظر، نظر بدهد. یک وقت مثلاً یک کسی می‌آید خبری می‌دهد یا یک روایتی می‌خواند، ولی یک وقت یک شخصی حقایق را کشف می‌کند. شهید مطهری(ره) مجموعه اطلاعات نیست، شهید مطهری(ره) یک دانشمند است. به همین دلیل هم اگر شما یک مدتی با شهید مطهری(ره) ارتباط پیدا کردید می‌شوید مطهری؛ چون با شهید مطهری(ره) هم افق می‌شوید، هم نفس می‌شوید. الا اینکه به جهت این‌که او مراً لطف خدا به شما بوده است، خداوند یک کمالات بیشتری به او می‌دهد، و لذا همیشه شما شاگردی او را حس می‌کنید. بر همین اساس، مسأله مطالعه یک چیزی است که اصلاً نمی‌شود آدم بدون مطالعه زندگی بکند. فقط باید بگردیم آن کسی را که می‌توانیم جانمان را با او هم افق کنیم و مطلوب و افق برتر ماست پیدا کنیم، و چنین کسانی هم عموماً انسان‌های بزرگ دنیا هستند.

### علمای دین؛ اشاره‌کننده به اهل‌البیت

خدا لطفی به ما کرده بود گاهی روی آثار دانشمندهای بزرگ دنیا کار می‌کردیم. گاهی دوسه سال باید وقت مان را صرف می‌کردیم تا بتوانیم عمق اندیشه آن دانشمند را درآوریم، بعد یک‌مرتبه می‌دیدیم که چیزهایی به ما داد، اما هنوز در وجود



ما زمینه‌های خالی بزرگی مانده است. برای همین هم بعد که برمی‌گردد، می‌بینی آخرش باید مسأله‌ات را فقط با کسانی حل کنی که در رابطه با آنها آمده است: هیچ نقص شخصیتی در آنها نیست؛ یعنی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»<sup>۳</sup>. یک آدم عادی فکر می‌کند ما همین طوری به این‌ها رسیده‌ایم، نه. یک مدتی شاید دو سال عمرمان را روی «اپانیشادها» گذاشتیم، «اپانیشادها» خیلی عالی است. می‌شود آدم با آن زندگی کند، خیلی عالی است! ولی حالا که مثلاً سراغ نهج‌البلاغه می‌آییم، می‌گوییم ای کاش یک کسی بود که این افق نهج‌البلاغه را به ما نشان می‌داد تا به جای اپانیشادها روی نهج‌البلاغه کار می‌کردیم. البته هنوز هم ما اپانیشادها یکی از بهترین کتاب‌های دنیا می‌دانیم. این کتابها از شانزده قرن قبل از میلاد در چین و هند بوده است، با این همه حرف توحیدی! اما پیام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» این است: گروهی را از هرگونه نقصی پاک کردیم تا مظهر پُرشدن تمام خلأهای بشر باشند و بشر باید دست از دامان آنها بردارد.

حالا می‌آیی خدمت امام خمینی، علامه طباطبائی، ملاصدرا (رحمت‌الله‌علیهم)، می‌بینی که می‌خواهی فدای اینها بشوی که با آثار و نوشته‌های‌شان می‌گویند: «اهل‌البیت را ببین». ولی مثلاً می‌روی خدمت فلان دانشمند، می‌گویی: «من را ببین». خواهش می‌کنیم بروید روی اینها دقت کنید؛ شاید ما الآن خاک پای علامه طباطبائی و ملاصدرا (رحمت‌الله‌علیهم) را سرمه چشم‌مان کنیم برای اینکه می‌گویند: «ما را ببین». و به همین جهت خیلی بزرگانند، اما می‌گویند: «آنها را ببین». یعنی افقی که به آدم نشان می‌دهند، افق «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» است، افق انسان‌های معصوم که نمایش خدایند. شما به این آیه دقت کنید؛ خدا می‌گوید: ما به این نتیجه رسیده‌ایم؛ «إِنَّمَا

يُرِيدُ اللَّهُ» اراده کرده‌ایم که «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ» از شما خانواده برطرف کنیم «الرِّجْسَ» هرگونه نقصی را.

این قدر مسأله روشن است که پیدا نیست.. گاهی برای دوستان مثال می‌زنیم: اگر آب خیلی زلال باشد، نمی‌بینید، هر چه به ما بگویند «این آب است»، می‌گوییم: «کو آب؟!». ولی وقتی یکی می‌آید به آن دست می‌زند کف می‌کند، می‌گوییم: راست گفتی، آب است. علامه طباطبائی‌ها کارشان همین است؛ یک آب زلالی به نام فرهنگ اهل‌البیت و قرآن است که آدم نمی‌بیند، تفسیر یعنی موضوع‌دار کردن انسان، که تازه آدم برود حقیقت را به دست بیاورد، به همین تشبیه التفات داشته باشید.

ما خلوت علامه طباطبائی (رحمت‌الله‌علیه) را خلوت یافتن اهل‌البیت می‌دانیم تا ما را به کسانی که ابر انسان‌اند برسانند. اگر آثار این بزرگان را مطالعه نکنیم چگونه می‌خواهیم برسیم؟! برای رسیدن به فرهنگ اهل‌البیت و قرآن تعقل می‌خواهد، فارابی می‌خواهد. فارابی در زمانی زندگی می‌کند که می‌بیند جو ارتباط با اهل‌البیت مسموم است. فارابی (به گفته همه آن بزرگانی که ادعا دارند) شیعه است، هیچ وقت هم نمی‌گوید که من شیعه‌ام. بعد می‌بیند این مکتب را نمی‌شود طرح نکند، لذا اندیشه خودش را به گونه‌ای مطرح می‌کند که انتهای اندیشه‌اش به اندیشه‌های «اهل طهارت محضه» یعنی اهل‌البیت برسد.

### مطالعه؛ باب ورود به عالم عقل فعال

می‌خواهیم بگوییم که، بگردید پیدا کنید چه مطالبی را باید بخوانید، هر چیزی را مطالعه نکنید وگرنه خسته می‌شوید و رها می‌کنید. ولی انسان‌های بزرگ را پیدا کنید، اندیشه‌های بزرگ را پیدا کنید، برنامه درازمدت بریزید که از طریق این انسان‌های بزرگ به عقل فعال وصل بشوید. به عقل فعال که

<sup>۳</sup> - خدا اراده کرده است شما اهل‌البیت از هرگونه نقص و آلودگی پاک

باشید (احزاب/۳۳)



وصل شدید، می‌بینید که خودتان به چشمه وصل‌اید؛ آنوقت إن شاء الله می‌بینید قرآن و روایت می‌فهمید.

یک مدتی آثار کنفیوس را می‌خواند، خیلی هم خوش از می‌آمد؛ در هر دو هم دنبال آن بحث بود که بخواند، یک لحظه حس کرد که اینها بهتر از حرف‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) است. همارجا متوقف شد و به تحف العقول «مراجعه کرد». مدتی بررسی کرد که باز هم قانع نشد، همیر طور مانده بود. بعد از یک مدتی متوجه شد که علتش این است که کنفیوس به شخصیت محدود ما نزدیک‌تر است؛ کنفیوس با این شخصیت محدود ما خیلی بیشتر هماهنگ است بیشتر با ما ه زبان است. بعد متوجه شد که ما اگر ما بالاتر نیا، به کنفیوس خلاصه می‌شویم. خدا لطف کرد و گذش م.

این قضیه را به این جهت عرض می‌کنیم که شما به جایی می‌رسید که وقتی کنفیوس هم می‌خوانید، جای وحدت کنفیوس را می‌فهمید؛ دیگر این طور نیست که خودتان را تماماً به کنفیوس خلاصه کنید. امروزه یک مشکلی که بعضی‌ها دارند و ندیده‌ایم کاملاً موفق بشوند، همین ماندن در حد کنفیوس است. از کنفیوس بالاتر، لا توتسه است؛ لا توتسه به طور دیوانه کننده‌ای زیباست. می‌بینیم که آقای آوینی هم در بعضی از جمله‌ها، لا توتسه را می‌پذیرد، همین حالا هم اگر ما بخوانیم خیلی زیباست، چون آخرش به عالم قدس وصل بوده است. ولی بعد می‌بینیم یک چیز دیگری هست که بیشتر به ما جواب می‌دهد و آن فرهنگ معصومین است.

**این سیری را که ما آرام آرام به انتهای مقصد برسیم، ارتباط با عقل فعال می‌گویند.** شاید بگویید: این کاری که می‌گویی، اصلاً نشدنی است! نه؛ ما ادعا می‌کنیم همان کاری که خدا کمک کرد و ما بابش را باز کردیم، شما

می‌توانید ادامه بدهید. «بابش را باز کردیم» مثل روزه گرفتن است؛ ما فهمیدیم که باید ماه رمضان روزه بگیریم شما هم فهمیده‌اید، بالاخره یکی بابش را باز کرده است که روزه بگیریم، وجود مقدس پیغمبر باب این را باز کرده است. حالا وقتی می‌خواهیم روزه بگیریم، آیا به واقع روزه می‌گیریم؟ چون باید دل‌مان روزه باشد، چشم‌مان روزه باشد. حالا چه کار می‌کنیم؟ آری بابش باز شده است، حالا این قدر ادامه می‌دهیم تا کم‌کم بتوانیم روزه واقعی بگیریم. نظر ما این است این کاری که ملاصدرا کرد یعنی تألیف اسفار، و ما هم جلد ۸ و ۹ آن را ترجمه کرده‌ایم، همین «معرفة النفس والحشر» که خیلی هم سخت نیست، باب خیلی خوبی است دو سال کسی وقت بگذارد و به همین روش برنامه ریزی کند، باب تمرین ارتباط با عالم عقل فعال برایش باز می‌شود.

با این صحبت‌هایی که خدمت‌تان عرض کردیم، اصلاً نمی‌خواهیم یک چیز ایده‌آلی بگوییم که باعث بشود شما آن ته بایستید و ما این طرف بایستیم، نه؛ ما در نظر داریم که خیلی راحت برای شما ساده‌ترین نوع وارد شدن در مطالعه را عرض کنیم، این پراکندگی‌ها را کنار بگذارید و فقط بدانید **با وارد شدن به عالم علما، وارد عالم عقل فعال می‌شوید.**

حالا وقتی قدم‌قدم جلو بروید، دیگر کنفیوس نمی‌تواند شما را قانع کند. اگر مطالعه کنید، می‌بینید این‌هایی که امروزه به کنفیوس متوسل می‌شوند، با کنفیوس در یک جا ایستاده‌اند، بعضی‌ها هم با افلاطون در یک افق فکری ایستاده‌اند. افلاطون چیز عجیبی است! افلاطون غیر از ارسطو است. الآن ما در همین دانشگاه اصفهان و دانشگاه صنعتی اصفهان دوستانی داریم که این‌ها تمام زندگی‌شان افلاطون است. و واقعاً هم می‌شود با افلاطون خیلی زندگی کرد، اما می‌بینیم یک جاهایی از زندگی این افراد خالی است و راضی به این خالی بودن شده‌اند، باید از افلاطون می‌گذشتند، باید می‌رسیدند به اینکه: من باید به یک «آب گر» برسم. «آب گر» یعنی هر چه هم با دست نجس به آن دست بزنید، در عینی





تفسیر «المیزان»، خیلی کمک‌تان می‌کند، **چون المیزان عالم دارد.**

ما نمی‌گوییم «تفسیرنمونه»، تفسیر نمونه اطلاعات خوب قرآنی به شما می‌دهد. تفسیر نمونه را یک شخص نوشته است، بلکه جمعی از دانشمندان آمده‌اند به عنوان یک دایرةالمعارف به شما ارائه داده‌اند، واقعاً خدا کمک‌شان کند خیلی به ما خدمت کرده‌اند. همچنان که تفسیر «مجمع‌البیان» به ما خیلی کمک کرده است. «مجمع‌البیان» را مرد بزرگی به نام «طبرسی»، مجموعه نظرات راجع به آیات را نوشته است. حالا ما چه کنیم؟! می‌خواهیم وارد یک عالم بشویم، المیزان کمک می‌کند که وارد این عالم بشویم. آیت‌الله‌جوادی‌آملی عالم دارد، با ارتباط با اندیشه او که مبین المیزان است شما را وارد عالم المیزان می‌کند. مثلاً ببیند: خیلی‌ها بزرگانند و تعریف آنها را هم می‌کنیم، اما وقتی می‌خواهیم بگوییم شما می‌خواهید ارتباط با عالم قدس پیدا کنید، می‌گوییم باید آرام آرام به عالم آیت‌الله‌جوادی وارد بشوید، در این صورت وارد یک کاخ می‌شوید وارد یک بهشت می‌شوید که در و دیوار دارد، شیشه دارد، طاق دارد، کولر دارد، فرش دارد، یک قصر است! در بعضی روایات داریم که مؤمن اگر این کار را بکند، یک قصر در بهشت به او می‌دهند، آری قصر! ولی در ازای بعضی از اعمال یک درخت می‌دهند، حالا ما زیر این درخت که نمی‌توانیم تماماً زندگی بکنیم. اما یک وقت قصر می‌دهند، بعضی کتاب‌ها دریچه یک قصر است بعضی روایت‌ها و کارهای اخلاقی دریچه یک قصر است، المیزان هم دریچه قرآن است<sup>۴</sup>. و اگر کسی توانست وارد آن بشود به او بهشتی می‌دهند که در مورد آن فرمود: «جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (۲۱/حدید) عرض آن بهشت، به اندازه عرض آسمان و زمین است، طول آن را خدا می‌داند.

که نجسی برطرف می‌شود، آب نجس نمی‌شود. یعنی به این‌جا می‌رسید خیلی هم سخت نیست. آن شخص تقصیر خودش است که به خلأهای خودش راضی شد. بعضی‌ها به مثنوی متوسل می‌شوند، مثنوی خیلی عالی است ولی نمی‌تواند تمام خلأهای انسان را پُرکند. کسی که به مثنوی راضی می‌شود، به بعضی از خلأهایش راضی شده است. ولی اگر راضی نشوید، یک‌مرتبه به یک جایی می‌رسید که دیگر «آب کر» می‌شوید، یعنی به عقل فعال می‌رسید می‌بینید که دیگر روایات معصومین، جواب اصلی جان شماست.

یکی از روش‌های خوبی که این راه را به شما نشان می‌دهد، «معرفة النفس» است. «معرفة النفس» روش امام و علامه طباطبائی (رحمت‌الله‌علیهما) و بسیاری دیگر است، اینها همه مبنای کارشان «معرفة النفس» است. چون در این روش انسان سعی می‌کند لایه‌های وجود خود را یکی‌یکی ورق بزند تا به لایه‌های عمیقی دست یابد که آن لایه‌ها با نور حق و روش معصومین (سلام‌الله‌علیهم) به نشاط می‌آید.

## المیزان؛ باب ورود به عالم قرآن

یکی از راه‌های ورود به عالم عقل فعال، همین تفسیر قیم المیزان است. نمی‌گوییم از طریق قرآن، شوخی که نداریم؛ قرآن را نمی‌توانیم بفهمیم، یعنی اصلاً از این فکرها نکنید که حالا ما فردا می‌رویم قرآن را می‌فهمیم، اصلاً چنین چیزی نیست. همان زمان پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) وقتی قرآن نازل می‌شد اصحاب می‌گفتند: «یا رسول‌الله! منظور این آیه چیست؟». خیلی از آیات به این راحتی معنی خود را آشکار نمی‌کند. ما در روایت داریم که یک سری از آیات قرآن را آخرالزمان می‌فهمند. برای همین است که نمی‌گوییم برای ورود به عالم عقل فعال رجوع کنید به «قرآن»، می‌گوییم رجوع کنید به

۴ - برای روش‌تر شدن بحث به جزوه جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن رجوع کنید.





## امروز، مطالعه تنها راه دریافت حقایق است

### ۲- چه انسانهایی با چه روحیه‌هایی باید مطالعه کنند؟

طبق این بحث که گذشت همه باید مطالعه کنند، مگر اینکه کسی استادی داشته باشد که به جای اینکه بخواند، مطالب را به او بگوید. البته چنین سیری در این دوره دیگر محال است. چون ساحت بشر عوض شده است. به عنوان نمونه شما بگویید ببینم: کسی می‌تواند بلند شود تمام این حرف‌های من را همین حالا تکرار کند؟! هیچ‌کس نمی‌تواند، چون این بشر اصلاً ساحتش عوض شده است؛ بهانه چیزهایی می‌گیرد که دوره‌اش گذشته است، مثل این است که در زمستان یکی هوس یک چیزی بکند که دوره‌اش بهار است.

در صدر اسلام طرف این‌گونه بود؛ گوش می‌داد، گوش می‌داد تا پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) یک سوره را می‌خواندند، همین که تمام می‌شد او هم یاد گرفته بود. «ابوالأسود دؤنلی» می‌گوید که رستم در ریزه اباذر را دیدم، شروع کرد این حدیث مشهور «ای اباذر» که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به اباذر نصیحت کرده‌اند به این بلندی را گفت که دو سال طول کشید تا من این حدیث را بحث کردیم) و ابوالاسود می‌گوید همچنان او می‌گفت و من یادداشت می‌کردم. یعنی ابوذر که این حدیث را سال‌های گذشته در مسجد، از پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) شنیده حالا پس از چند سال دارد تکرار می‌کند. یعنی اینقدر با حافظه‌های‌شان کار می‌کردند، اما آن دوره گذشته است. همین حاج‌آقامهدی‌منصوری (مداح)، یک پدر بزرگ داشت همسایه ما بود دکان بقالی داشت، سواد نداشت ولی حساب خودش و حساب بقیه هم دست این بود، چون سینه‌اش یک کامپیوتر بود. اما دیگر چنین بشرهایی در دنیا کم هستند، چرا؟ طرف گفته بود: «چون ما سواد داریم دیگر فکر نمی‌کنیم!» واقعاً هم همین‌طور است، اصلاً ساحت بشر امروز این‌گونه شده است. بسیار خوب، حالا چه کار کنیم؟ شما یا باید که «اویس قرنی» بشوی و یک سینه، طوری که وقتی از مدینه برایت پیغام می‌آورند که این آیه بر پیامبر (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نازل شده است

سینه‌ات بگیرد و تکرار کنی. یا باید همان اسراری که تا دیروز یک استاد به قلب می‌رساند را با مطالعه نوشته‌های خلوت علما بیایی. امروز این بشر گم شده است، این بشر ساحتش عوض شده است. اینکه حضرت آیت‌الله بهجت می‌فرمایند که: «علم تو استاد توست»، برای همین است که دوره امروز همین است که تو یک اطلاعاتی از کتاب‌های صحیح دینی می‌گیری بعد با اینها می‌توانی زندگی کنی، یک زمانی این خبرها نبود. پس این جمله را داشته باشید که امروز کتاب جای آن عالم و آن ساحت و آن خانقاه را گرفته است.

یک زمانی شما در خانقاه می‌نشستی، یک استاد می‌آمد ذکر می‌گفت شما هم می‌گفتی. خانقاه‌ها تا قرن دهم چیزهای خوبی بوده‌اند، خانقاه کنار مسجد بود. طرف در خانقاه می‌نشست و تأمل می‌کرد سینه‌اش را باز می‌کرد آماده می‌شد، بعد همین‌طور می‌گرفت، و بعد هم این‌ها را توی سینه‌اش داشت و تکرار می‌کرد.

امروز بشر این‌طور نیست، امروز بشر از این جهت گم شده است و آن رفع مشکل این است که «کتاب»، خلوتش را به جای سینه‌اش پُر کند. این جاست که همه باید با کتاب انس داشته باشند، همه هم باید مقصدشان عالم قدس باشد.

فقط این می‌ماند که استعدادها متفاوت است، هر کس باید اندیشه مناسب استعداد خود را پیدا کند. مثلاً آیت‌الله بهاء‌الدینی (رحمت‌الله‌علیه) از آنچه خدا برایش گذاشته بود خوب استفاده کرد. درست است که ایشان نمی‌روند اسفار ملا صدرا (ره) را بخوانند، اما چون استعداد اسفار را خدا به او نداده است، پس بنابراین جای خالی آن را هم برای خود حس نمی‌کند. فردا حس نمی‌کند یک چیزی کم دارد، چون به اندازه استعدادش کار کرده است. درست است که ما باید برای استاد بزرگ خودمان کسانی که جامع‌ترند را انتخاب کنیم، اما آنها برای خودشان جای خودشان‌اند، شما هم همین‌طور؛ شما نباید به من نگاه کنید من نباید به شما نگاه کنم. توصیه می‌کنیم این بحث که «فود باشیم و فود شویم» را رها نکنید. یعنی



هیچ وقت نباید خواهرها مثل برادرها بشوند یا برادرها مثل خواهرها بشوند یا همه خواهرها مثل هم باشند، **برای هر کسی یک راه ارتباط با عالم غیب هست از طریق آن اندیشه‌هایی که بزرگان در اختیارش قرار داده‌اند.**

پس هر کس باید خلوت داشته باشد و اندیشه مناسب روحش را بشناسد و با آن زندگی کند. خداوند همان طور که پیغمبر می‌پروراند و دانشمند می‌پروراند، دانشمند مناسب روح شما را پروراند است، بگردید پیدا کنید، می‌شود. همین طور که یک عده‌ای به جهت گناهان نمی‌توانند پیغمبر زمان‌شان را درک کنند، یک عده‌ای به جهت گناهان و هوس‌ها و کبرهای‌شان نمی‌توانند دانشمندان مناسب روح‌شان را که خدا برایشان پروراند است درک کنند، این‌ها فردای قیامت چه غصه‌ها می‌خورند به جهت این غفلت‌های‌شان!

### مطالعه؛ مقدمه «ذکر بی‌نیاز از مطالعه»

۳- کسانی که مطالعه با روحشان سازگار است، آیا باید راهی را که شروع کرده‌اند تا آخر ادامه دهند یا پس از یکی دو سال که به یک سطحی از اطلاعات و قدرت تحلیل رسیدند، دیگر کافی است؟

جواب این سؤال، هم آری است و هم نه. بله انسان باید دائماً کتاب ذکر داشته باشد. البته تا یک مدتی با مطالعه کتاب‌های مبنایی اطلاعات به دست می‌آورید، اما این طور نیست که شما تا آخر نیاز داشته باشید کتاب بخوانید تا چیز یاد بگیرید، نه! این طور نیست. اگر به لطف الهی خوب شروع کنید، بعد از یک مدتی کتاب‌ها دیگر چیزی به شما یاد نمی‌دهد، اما قصه شما کتاب ذکر شماست. حالا عجله نکنید، می‌رسید به یک جایی که بعد از بیست‌سی سال «مطالعه» و «در عالم تفکر به سر بردن»، می‌بینید که انس با کتاب‌ها یک عالم دیگری برای شما دارد یک معنی دیگری دارد. این جا هست که آرام آرام می‌بینید با انسان‌های جامع بیشتر هم خلوت می‌شوید، و روایت بیشتر برایتان معنی می‌دهد و آرام آرام

إن شاء الله قرآن برایتان خلوت‌پُرکن عجیبی می‌شود. دیگر این جا حتی نگفتیم «المیزان»، گفتیم «قرآن». اینجا دیگر فقط قرآن است که می‌توانید با آن انس بگیرید، بالاترین مقامی که انسان زیر این آسمان می‌تواند پیدا کند این است که زندگی‌اش «انس با قرآن» به عنوان کتاب ذکر بشود. یک چیز عجیبی است! یک ورقی است که هر چه بگوییم نمی‌دانیم چیست، به هر صورت همه‌تان هم باید این حالت را داشته باشید.

### نبايد همه اوقات يك جور مطالعه كنيم

۴- همیشه باید یک جور مطالعه کنیم؟ نه، به این منحنی مطالعات‌تان دقت کنید، یک وقت است دوره دانشجویی است و باید غلبه را بیشتر بگذارید برای تفکر در رشته تحصیلی‌تان، مثلاً می‌آید ۷۰٪ وقت‌تان را می‌گذارید درس‌های‌تان را می‌خوانید ۳۰٪ از وقت‌تان را کتاب‌های روحانی و معنوی می‌خوانید. بعد که تابستان شد، عکسش می‌کنید. دوباره وقتی که اول سال می‌شود، مثلاً پنجاه پنجاه می‌شود. نزدیک امتحان‌ها که می‌شود، مثلاً بیست- هشتاد می‌شود یا ده- نود می‌شود.

### دو نکته برای دانشجویان

#### الف) دوران دانشجویی؛ بذر زندگی آینده

وقتی شما وارد پهن‌دشت زندگی شدید و از تحصیلات دانشگاهی در آمدید، آن اسکلتی که برای خودتان ساخته‌اید، آن شخصیت و منشی که برای خودتان در دانشگاه پی‌ریزی کرده‌اید، در زندگی خیلی به کمک‌تان می‌آید. کسی که در دانشگاه شخصیت دانشجویی پیدا نکرده باشد، در زندگی‌اش فقط موضوعات عوض می‌شوند؛ یک روز باید فیزیک بخواند، یک روز هم باید تفسیر بخواند. به اصطلاح می‌گویند: انسان عاقل، انسانی است که تفاوت گرایش‌ها می‌تواند جای خودش را پیدا کند. انسان عاقل، انسانی است که متحجر



نباشد، بلکه بتواند با حادثه‌ها بازی کند و خودش را در موج حادثه‌ها حفظ کند.

پس دو موضوع را فراموش نکنید؛ اولاً اینکه اگر در زندگی دانشجویی، شخصیت علمی و فکری پیدا نکنید، یا با گرفتن لیسانس یا فوق لیسانس و یا دکترا از شرّ تحصیلات راحت می‌شوید و می‌گویید: دیگر راحت شدم. پس یعنی این درس، بار شما بوده است. چرا؟ چون خودتان را به عنوان یک اندیشمند<sup>۵</sup> نساخته‌اید. اما اگر به‌خصوص در همین دوره لیسانس، شخصیت دانشجویی‌تان را ساختید یعنی فکرکردن جزء منش شما شد، بعداً در پهن‌دشت زندگی قدرت انتخاب‌تان آسان‌تر می‌شود. شما الآن خیلی نمی‌توانید انتخاب آزاد بکنید، درس‌ها و محیط نمی‌گذارند. اما آنجا قدرت انتخاب‌تان آزاد می‌شود، چه بخواهید تحصیلات را ادامه بدهید چه نخواهید. پس این نکته را مواظب باشید؛ که شما اولاً آن منش دانشجویی را این‌جا استحکام ببخشید. و واقعاً «درحقیقت دوستان دشمن‌اند» را این‌جا متوجه باشید؛ آن دوستی که نمی‌گذارد تو این‌جا شخصیت علمی پیدا کنی واقعاً دشمن توست، خیلی دوستانه به او بگو: من با تو زندگی نمی‌کنم. خیلی خوب باید بگویی: بین برادر و خواهر، تو حال بیشتر اختلاط کردن داری، من سختم است در کنار تو زندگی را با اختلاط کردن و گپ زدن تمام کنم. هیچ ضرری هم ندارد، یک همت بکنید و از این مشکل بیرون بیایید. إن شاء الله که چنین چیزی نیست اما اگر یک وقت چنین مشکلی هست، همیشه این را مد نظر داشته باشید: کسی حق ندارد زمینه تفکر من را با بطالت‌های خودش از من بگیرد.

این راحت‌شدن از دست دوستانی که خلوت آدم را به هم می‌زنند را از خدا بخواهید؛ که خدایا! یک‌جوری حلش کن من عقلم نمی‌رسد، از دست این رفیقم که نمی‌گذارد زندگی‌ام

را این‌جا در دوره دانشجویی بارور کنم یک‌جوری من را نجات بده. باید نجات پیدا کنید.

### **(ب) برنامه‌ریزی؛ شرط لازم استفاده از وقت**

نکته دوم اینکه به این غلبه درصدها توجه داشته باشید، این هنر شماسست. ما چون از این کار نتیجه گرفتیم که دائماً برنامه نوشتیم، به دوستان هم توصیه می‌کنیم دائماً برنامه بنویسید، به‌خصوص در این دوره‌هایی که شما هستید. شاید باید ماه به ماه برنامه بنویسید. مثلاً یک برنامه باید بنویسیم که صبح چه موقع بلند بشویم چقدر ورزش کنیم چه ساعتی مطالعه می‌کنیم این ساعت این درس مشخص را می‌خوانیم، بعد یک هفته که می‌گذرد می‌بینیم انگار نمی‌شود. «نمی‌شود» یعنی چه؟ یعنی پدیده‌های جدیدی به وجود می‌آید که نمی‌شود. بسیار خوب، برنامه را عوض می‌کنیم. برنامه‌های خیلی آرمانی نریزید که نتوانید انجام بدهید، ولی حتماً برای خودتان برنامه بریزید. حتی برنامه خواب مناسب هم بریزید، طوری که حتی اگر می‌خواهید هجده ساعت هم بخوابید توی برنامه بخوابید. این بهتر از این است که همین‌طور بخوابید ولی معلوم نیست چند ساعت خوابیده‌اید، اما وقتی ببینید روزی هجده ساعت با برنامه خوابیده‌اید متوجه می‌شوید چه بلایی سر خودتان آورده‌اید.

یک وقت است آدم فکرمی‌کند خیلی مطالعه کرده است؛ وقتی می‌گوییم ما از ساعت ۸ تا ۹/۵ می‌خواهیم این کتاب را بخوانیم معلوم است چقدر مطالعه کرده‌ایم. اما وقتی که می‌گوییم پیش‌ازظهر این کتاب را می‌خوانیم اصلاً معلوم نمی‌شود چه کار کرده‌ایم. **برنامه بریزید و طبق برنامه هم**

### **عمل کنید.**

در برنامه‌های‌تان انعطاف هم باشد، یک چیز خشک خشن آهین نمی‌شود. برنامه‌های‌تان را هم دائماً عوض کنید، ولی

<sup>۵</sup> - اندیشمند نه به این معنی که در رشته خودتان اندیشمند شوید، یعنی صاحب یک شخصیت فکری و جهاد بینی صحیحی بشوید.



دوباره برنامه بریزید؛ مثلاً اگر می‌بینی این ساعت از صبح که بلند بشوی خوابت می‌گیرد باید نیم‌ساعت بیشتر بخوابی، یادداشت کن که طبق برنامه: «نیم ساعت بیشتر می‌خوابم» و دوباره برنامه بنویس، ولی برنامه را بنویس. به‌خصوص اوقاتی که مثل تابستان برایتان پیش می‌آید، اگر برنامه نریزید یک دفعه می‌بینید سه ماهه تابستان به اندازه دو ماه گذشت. این نکته را همیشه مد نظر داشته‌باشید که در این برنامه‌ریزی‌ها، موجهای بالا و پایین و غلبه و مغلوبه را رعایت‌بکنید.

### توانایی عجیب دانشجویان در مطالعه

۵- در دوران دانشجویی، بیشتر چه بحث‌هایی را بخوانیم و پس از دوران دانشجویی چه بحث‌هایی را؟  
«یک مبنا بگذارید که همچنان ادامه یابد». این یک حرف کلی است که بعد ان‌شاءالله آن را شرح می‌دهیم.  
در دوران دانشجویی، در سطحی گسترده، انسان به همه چیز سر می‌زند. یک تعبیر بسیار خوبی آیت‌الله مصباح داشتند، می‌فرمودند: شما دانشجویان یک اقیانوس اطلاعات هستید اما به عمق نیم‌سانت. حرف‌شان هم واقعاً درست بود. یعنی دوران ما این‌طوری بود که بچه‌ها خیلی کتاب می‌خواندند، یعنی یک روحیه خیلی خوبی بود که همه خیلی کتاب می‌خواندند همه‌چیز هم می‌خواندند. مثلاً رشته ما زمین‌شناسی بود، ولی جامعه‌شناسی هم می‌خواندیم، فلسفه هم می‌خواندیم، همه‌چی می‌خواندیم، کتابهای مارکسیست‌ها را می‌خواندیم، کتابهای امثال آقای بازرگان را می‌خواندیم. شاید باورتان نیاید؛ بعضی از مذهبی‌ها بیشتر از غیرمذهبی‌ها کتاب‌های آنها را می‌خواندند، من خودم یادم هست و ادعا می‌کنم: به لطف خدا بیشتر از اکثر مارکسیست‌ها، کتاب‌های مارکسیست‌ها را خوانده بودم، خودشان هم می‌دانستند. حرف آیت‌الله مصباح خیلی حرف درستی است، اصلاً انگار دانشجویی یعنی همین که آدم اول به همه‌چی یک سری می‌زند.

در دوره دانشجویی الحمدلله ارتباطات خیلی زیاد است. آمادگی‌ها خیلی عجیب است، حتی وقتی کتابی را می‌خوانید می‌دانید کدام صفحه‌اش این نکته بود، بعداً این خبرها نیست بعداً اصلاً یادتان نمی‌آید این نکته در کدام کتاب بود. هیچ اشکالی هم ندارد، یعنی نباید این‌طور نباشد. گاهی انسان آرام آرام به کلیات سیر می‌کند و دیگر از جزئیات آزاد می‌شود، ولی این استعدادی که شما الان می‌توانید این همه آمادگی داشته‌باشید که مطالب علمی را بگیرید، از دست ندهید، خوب بخوانید.

خیلی عجیب است؛ شما گاهی می‌بینید که در عرض ۲۴ ساعت یک کتاب می‌خوانید. من یادم است این کتاب «امیرکبیر» آقای «رفسنجانی» و کتاب «سید جمال‌الدین اسدآبادی» از آقای صدر واثقی به آن قطوری هر کدام را ۱۸ ساعته خواندم، همین‌طور مثل مرتاض‌ها نشسته بودم و تکان نمی‌خوردم حتی دستم را هم تکان نمی‌دادم که حواسم پرت نشود، تنها حرکت فقط ورق‌زدن بود. به این شکل می‌خواندیم و همه‌اش هم در ذهن مان می‌ماند.

اما مواظب باشید:

### ای بسا ابلیس آدم‌روی هست

#### پس به هر دستی نباید داد دست

مواظب باشید در مطالعات خود دو نکته را رعایت کنید: از یک طرف مطالعات شما یک مبنا داشته باشد که هیچ‌گاه رها نشود و تحت یک سیر بلند مدت منسجم شود، و از طرف دیگر آنچه می‌خواهید بخوانید را بنا به ضرورت انتخاب کنید نه اینکه هرچه به دستتان رسید و میل داشتید را بخوانید. اگر اینها را رعایت نکنید، بعد از مدتی از مطالعه کردن خسته می‌شوید و از آنچه که از طریق مطالعه کردن می‌توانستید به آن برسید باز می‌مانید.

### طوری مطالعه‌کنید که به فهمی عمیق برسید

بعد از این دوره یک انتخاب عمیق می‌توانید بکنید، این انتخاب عمیق شما دو تا پایه باید داشته باشد. یک پایه‌اش



چیزی است که سلیقه‌ای نیست شما باید واردش شوید: و آن روح دینی و ارتباط با قرآن و ارتباط با اهل‌البیت است، شما باید دستگاه‌تان را طوری تنظیم کنید که به آنجا برسید. جان همه انسان‌ها اهل‌البیت است، جانِ جانِ همه، قرآن است. پایه دوم اینکه: «طوری زندگی را شروع کنید که در رابطه با نیازهای روحی و روحانی‌تان به عمق برسید». این دو پایه، یک پایه کلی است و یک پایه جزئی، خودتان در مورد هر دو فکر کنید.

### پیشنهاد چند سیر مطالعاتی

اما برنامه‌ای برای همه زندگی‌تان، چه در دوره دانشجویی و چه بعد از آن:

۶- آیا هر چه اعم از روزنامه‌ها و مجلات و کتاب‌هایی در موضوعات مختلف به دستمان رسید را بخوانیم یا باید سیری خاص را پیش گیریم؟ آیا از طریق فلسفه شروع کنیم؟ توصیه ما این است که:

اگر می‌توانید. فلسفه را کار کنید، بعد عرفان را کار کنید، منظور از عرفان این است که کار را به «معرفت‌النفس» بکشانید، «معرفت‌النفس» خیلی مهم است.

شما الآن «بداية الحکمه» از علامه طباطبایی (ره) را که بخوانید، بدنه فلسفه دست‌تان می‌آید. نوارهای شرح بدایه، ۱۰۵ جلسه از آقای فیاضی هست CD هم شده است، دوسه تایی که دور هم بنشینید یک برنامه بریزید در عرض یک سال یا یک سال و نیم می‌توانید تمامش کنید. ممکن است اول هم جا بخورید که: اینها به چه درد من می‌خورد؟! اینها فکر است، فکر به چه درد می‌خورد؟ فکر، نان و آب نمی‌شود ولی به قول ارسطو: بیشتر باید فکر مقصد باشد یا نان و آب؟! **فود « فوب فکر کردن» یک مقصد است.**

بعد اگر رسیدید، شما از جلد پنجم «اسفار» ملاصدرا را که شامل نکات عمیق توحید و معرفت نفس است با شرح‌های آیت‌الله جوادی بخوانید. با حوصله هم بخوانید.

اصلاً نگویند شما از بقیه کم‌ترید، بشر دوره آخرالزمان آمادگی‌های خاصی دارد. گویی خودِ ملاصدرا (ره) برای آخرالزمان مطلب نوشته است، ما دلیل داریم خودش هم در این قضیه یک حرف‌هایی دارد.

شما اگر فلسفه ملاصدرا جلد ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ را خوب بخوانید، این یک برنامه خوبی است. جلد ۸ و ۹ را هم می‌توانید از روی ترجمه ما بخوانید. ما آنجا سعی کرده‌ایم اصطلاحات فلسفی کمتر باشد، و بیشتر سعی کرده‌ایم موضوعات را به کار ببریم. این، یک برنامه خوبی است. بعد از این اگر فرصت کردید، وقت‌تان را مدتی در عرفان «محل‌الدین» صرف کنید، یعنی «فصوص‌الحکم» محل‌الدین را بخوانید، خیلی به دردتان می‌خورد. البته این دیگر عمومی نیست، اگر می‌توانید. هر کسی امروز بخواهد در دنیا حرف داشته باشد، باید عرفان بلد باشد، و نمی‌شود کسی عرفان اسلامی را کار کند بدون اینکه عرفان محل‌الدین را کار کند. نمی‌گوییم اینها را فردا بخوانید، این برنامه‌ای را که می‌گوییم، بلندمدت است نمی‌دانیم کی به این جا می‌رسید. ما یک برنامه بزرگ دراز مدت را جلوی فکر عزیزان می‌گذاریم، شما خودتان ببینید از کجای آن باید شروع کنید و کجای آن را باید بخوانید. این، یک طرح.

یک طرح دیگر این است که با کتاب‌های امام خمینی (ره) خیلی چیز به دست می‌آورید. یعنی بیاید کتاب «آداب‌الصلوة» امام را کار کنید، بعد آرام آرام «شرح دعای سحر» را و کتاب «مصباح‌الهدایه» بعد کتاب‌هایی مثل شرح «جنود عقل و جهل» امام را کار کنید. آرام آرام قوت می‌گیرید «سرالصلوة» را هم کار می‌کنید. به این شکل ذهن بسیار خوبی پیدا می‌کنید. اینها که می‌گوییم، زمینه‌ای است تا بعد بتوانید با آیه و روایت زندگی کنید.

به کسی بگویید بیاید مثلاً «آداب‌الصلوة» را برایتان بگوید، حالا ممکن است «آداب‌الصلوة» خیلی پیچیده نباشد ولی می‌توانید به یکی بگویید بیاید دعای سحر را برایتان بگوید.



اگر دیدید سواد ندارد فقط یک سری اصطلاحات بلد است، او را رها کنید به یکی بگویید که خودش این علم را بشناسد نه اینکه فقط حفظ کرده باشد. کسی باید باشد که خودش در عالم این کتاب باشد. چنین کسانی هستند، نگویند که نیستند، اینها هستند اما تپیشان این گونه است که باید خودشان را قایم کنند، اگر خودشان را مطرح کنند معلوم است که عرفان نخوانده‌اند. پس هستند، باید پیدا نباشند. حالا شما چه کار کنید؟ خدا خودش چنین کسانی را جلوی راهتان می‌گذارد، البته منظور ما یک مرشد در سلوک عملی نیست، منظورمان یک معلم عالم است.

البته در این وادی‌ای که گفتیم، ما امام و آیت‌الله جوادی و علامه طباطبائی را از هم منفک نمی‌کنیم. معتقدیم اگر بتوانید آثار امام(ره) را تا یک حدی کار کنید بعد به سراغ «المیزان» بروید، راحت‌تر المیزان را می‌فهمید. دور هم بنشینید با هم کار کنید، کتاب و نوار و استاد هست، اما بدانید می‌خواهید چه کار کنید.

ما الآن حضور ذهن نداریم، شما شاید بهتر بدانید؛ روح تفکر شهیدمطهری مقدمه خوبی است، ولی ما معتقدیم شهیدمطهری(ره) برای حالا همه حرف‌ها را زده است. یعنی شهیدمطهری (رحمة الله علیه) تا یک زمانی خیلی به شما کمک می‌کرده است، اما امروز فرهنگ مدرنیته چهره واقعی‌اش را ظاهر کرده، که در زمان شهیدمطهری(ره) ابداً موضوع جهان این مسئله نبوده است. یعنی در رابطه با شهیدمطهری(ره) آنچه را که گفته است اجر بنهید، نه آنچه را هم که نگفته است بگویید گفته است.

علامه طباطبائی و امام(رحمة الله علیهما) و امثال این بزرگان در یک افق برزخی بوده‌اند آنها اصلاً از زمان بالاتر و برتراند. علامه طباطبائی(ره) صدسال که هیچی، صدها سال جلو است. کسی که برزخی شد، دیگر از محدوده زمان در می‌آید. برای همین هم حرف‌های ملموس نمی‌زند، قاعده می‌گوید. حالا یک شهیدمطهری(ره) می‌خواهیم که این حرف‌ها را ملموس کند. حالا اگر ملموس کرد، می‌آید در یک محدوده‌ای که همه

می‌توانند بفهمند. من همین حالا برای کتاب‌های شهیدمطهری(ره) خیلی ارزش قائلم، اما معتقدم با اینها قانع نشوید کنار کتاب‌های شهید مطهری امثال کتاب‌های شهید آوینی(ره) کمک‌تان می‌کند.

باز هم حرف هست ولی ما بیش از این فکر نکرده‌ایم، خودتان کمک کنید ببینیم برای سطحی پایین‌تر چه مطالبی را پیشنهاد می‌کنید که یک سیر مطالعاتی باشد. باید کتاب‌های آدم‌های عالم‌دار را خواند، همین‌طوری هر کتابی را خواندن، بعد از یک مدتی خستگی می‌آورد.

### برنامه بریزید تا برنامه بشوید

۷- آیا برای مطالعه، باید زمان خاصی را تعیین کنیم؟ آیا در طول روز ساعتی را به مطالعه اختصاص دهیم یا در طول هفته؟

بله، همان‌طور که عرض کردیم، حتماً برنامه بریزید. الا اینکه این‌شاء‌الله بعد خودتان برنامه بشوید. می‌گویند «حارث مُحاسبی» وقتی هم که خیلی پیر و فرتوت شده بود به طوری که اصلاً نمی‌توانست روی پای خود بایستد همین که اذان می‌گفتند، بدنش راست می‌شد نمازش را می‌خواند و دوباره می‌افتاد. چنین کسی دیگر اصلاً خودش برنامه است. به یاد داریم شخصی را که در حال اغما و احتضار بود هیچی نمی‌فهمید، اما همین که مؤذن اذان می‌گفت، چون نمی‌توانست وضو بگیرد شروع می‌کرد روی شکمش تیمم کردن بعد هم الله اکبر را می‌گفت و نماز می‌خواند. نماز که تمام می‌شد دوباره نه خودش را می‌شناخت نه آشنایانش را می‌شناخت. اینها خودشان بعد از یک مدتی برنامه شده‌اند، حالا ببین در برزخ چقدر به اینها خوش می‌گذرد! چون یک شخصیت منظم الهی برای خود تدوین کرده‌اند.



## فواید مطالعه در جنبه‌های فردی و اجتماعی

۸- مطالعه، در جنبه‌های شخصی، اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی (اعم از فکری و اجرایی) چه فوایدی دارد؟  
به نظر ما این سؤال با آن مقدمه حل می‌شود که: از طریق مطالعه، از کثرت به وحدت سیر می‌کنید. و در وحدت، با خدا در همه عالم حاضر می‌شوید. یک بار از ما بخواهید این را مفصل بحث کنید؛ ما معتقدیم اگر به خدا نزدیک بشویم، در همه عالم حاضریم. دیگر اصلاً نیاز نیست که بفهمید بوش فردا چه کار می‌کند. قبل از اینکه آمریکا با این وضعیت به دنیا بیاید که دیگر از آن ابر قدرتی‌اش چیزی نمانده. امام خمینی (ره) می‌فرماید: آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. یعنی اگر توانستید با خدا زندگی کنید، خدا در همه اعصار و در همه زمان‌ها و زمین‌ها حاضر است، به یک معنی خاص هم حاضر است نه به معنی فلسفی‌اش. آن وقت شما اگر با خدا زندگی کنید، در همه اعصار زندگی کرده‌اید. ابتدای بحث شرح نامه ۳۱ (نهج البلاغه) عرض کردیم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: پسر! کسی دارد برای تو نامه می‌نویسد که مثل اینکه با همه امت‌ها زندگی کرده است. واقعاً همین طور است، خدا می‌داند.

این مطالعه، یک وحدتی می‌آورد. ببینید: شما در مطالعه دائماً باید تمرکز کنید، و همچنان تمرکز کنید. «تمرکز» یعنی چه؟ یعنی «وحدت»، «وحدت» یعنی چه؟ یعنی نزدیکی به احد و هم‌سنگ شدن با احد. حالا بگو ببینم: احد کجا حاضر نیست؟! هر که مجردتر است، حاضرتر است. اگر مجرد بشوید، آن وقت می‌بینید در همه اعصار حاضرید؛ خیلی راحت می‌توانید بفهمید نیویورک یعنی چه. اصلاً به شما قول می‌دهم اگر شما هوس نیویورک رفتن دارید، هنوز هیچ جنبه وحدتی ندارید. البته اگر به انگیزه خاص علمی و تحقیقی بروید آن بحثش جدا است. منظور این است که همین‌طور بدون دلیل بگویی: کاشکی من نیویورک بودم، کاشکی من کره ماه بودم. اگر درست التفات داشته باشی، می‌بینی که تو همه جای عالم هستی، چه نیازی به نیویورک رفتن؟!

## نمونه استفاده از مطالعه در زمینه‌های فردی و اجتماعی

۹- در زمینه‌های شخصی و اجتماعی و فعالیت‌های فرهنگی چگونه از مطالعاتمان استفاده کنیم؟  
اصلاً ما نمی‌خواهیم استفاده بکنیم، ما می‌خواهیم در مقام علم باشیم. خود بودن در این مقام، همه آن نتیجه‌ها را به همراه می‌آورد. یک نفر خدمت پیامبر (صلوات الله علیه وآله) رفته بود. همان‌طور که می‌دانید پیامبر (صلوات الله علیه وآله)، تجلی کامل عالم غیب است. بعد به پیامبر (صلوات الله علیه وآله) گفته بود که «ای قیامت! تا قیامت راه چندان؟! یعنی خود علم مقصد است، این علمی که ما می‌گوییم، نه آن علم فیزیک و شیمی. یعنی آن علمی که ما می‌گوییم با آن به خلوت علما وارد می‌شوید، این خودش عالمی است. پیشنهاد ما این علم است که انتهای این علم، قرآن است و حضور در باطن عالم. پس استفاده یعنی چه؟ خودش استفاده است.

## جلسات اخلاقی و مطالعه زندگی‌نامه بزرگان و شهدا؛

### ممرکزی برای سلوک

۱۰- در کنار مطالعات عقیدتی، چقدر باید مطالعات و جلسات اخلاقی را مد نظر داشت و سرگذشت بزرگان و زندگی‌نامه شهدا را مطالعه کرد؟  
این سؤال خوبی است. اصل و مقصد، «سازمان فکری یافتن در زندگی» است، خوب دقت کنید؛ شما با مطالعه، سازمان فکری پیدامی‌کنید. چون همان‌طور که می‌دانید؛ در این نحوه مطالعاتی که پیشنهاد کردیم، یک شخصیت «وحدانی» به آدم دست می‌دهد. «وحدت» یعنی انضباط کامل. پس ما در مطالعاتمان به این سازمان می‌رسیم، و در این «سازمان فکری یافتن»، فلسفه و عرفان و تفسیر و روایت آرام آرام پیدا می‌شود.

آن اخلاقی که شما می‌خواهید به خودتان ببندید، اخلاق حقیقی نیست. ببینید: یک وقت است دائم به خودتان





می‌گویید: «راست بگویم، زشت است دروغ بگویم». این بد نیست؛ اما یک وقت است می‌گویی: اصلاً یعنی چه که دروغ بگویم؟! اگر دروغ بگویم، با خودم دعوایم می‌شود در واقع خودم را نفی می‌کنم. یعنی یک‌طوری می‌شوید که همه‌اش با خودتان دعوای‌تان است که چرا این کار را کردی؟! اینکه می‌گویند مؤمن هر شب محاسبه می‌کند، به خاطر این است که انسان اخلاقش از خودش جدا نیست که بخواهد اخلاق را بر خودش ببندد. تعبیر ملاصدرا (رحمت‌الله‌علیه) خیلی عالی است؛ می‌گوید «نباید شما سنگی شدید که روی آن را لا می‌گیرید، باید سنگی شوید که لا شد است». این مطالعات و تفکرها و علم‌ها، شخصیت انسان را عوض می‌کند نه اینکه آدابش را عوض می‌کند. حالا به این جمله دقت کنید: «در اثنای تفکر، اخلاق جای خود را باز می‌کند و آرام‌آرام برای ما معنی زندگی بزرگان و شهدا خیلی محرک است». شما وقتی زندگی‌نامه بزرگان یا شهدا را می‌خوانید، اگر با آنها هم‌افق نشده باشید، مطمئن باشید یا مأیوس می‌شوید یا اینکه از دست‌شان خسته می‌شوید. ولی وقتی در این زندگی که آنها انتخاب کردند وارد شدید، می‌بینید بر زندگی آنها نظاره کردن غذای جان شماست و با آن تغذیه می‌شوید. وقتی در آن افق، شما زندگی یک عالم یا زندگی یک شهید را می‌خوانید، عجیب است معنی‌اش این است که آقا گفت:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی ره ز که پرسی، چه کنی، چون باشی؟!  
یعنی شهدا نهیب و هشدار به ما هستند که آقا این پل صراط است پس چرا معطلی؟! علامه محمدتقی جعفری (ره) یک‌بار دعای خیلی قشنگی کردند، گفتند: «خدایا! این شهدا که از پل صراط دنیا گذشته‌اند را با اولیاء و اصفیاء محشور کن».

شهدا خیلی عجیب‌اند، خیلی سخت می‌شود فهمید شهید یعنی چه. فقط خواهش می‌کنیم فکر نکنید زمانه، زمانه فهم شهداست، اصلاً از این فکرها نکنید، حتماً صد سال طول می‌کشد تا ما بفهمیم شهدا یعنی چه. خیلی طول کشید تا جهان بفهمد اهل‌البیت یعنی چه، شاید امروز آرام آرام دارند آن فرهنگ را می‌فهمند، و نشان دهنده این است که زمینه فهم اهل‌البیت تا حدی فراهم شده است.

### دنبال اندیشه‌هایی متناسب با این زمان باشید

این نکته را هم می‌گوییم بلکه إن شاء الله زمینه خوبی برای فکرتان باشد. ببینید: همین حالا که من و شما اینجا نشسته‌ایم، در دنیا آدم‌هایی داریم که می‌دانند این فکرشان ۳۰ یا ۴۰ سال دیگر جای خودش را باز می‌کند، این را می‌دانند و اصلاً هم دلواپس نیستند، این را هم می‌دانند که اصلاً این حرف را برای حالا نمی‌زنند. حالا شما دقت کنید، ائمه می‌دانستند این فکر ۵۰۰ سال دیگر، ۱۰۰۰ سال دیگر جای خودش را باز می‌کند، این را می‌دیدند. یا مثلاً خدا خوب می‌داند که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در زمان نزولش اصلاً در حد بشر نیست که حالا حالاها بفهمند. شاید امروز بشر آرام‌آرام بتواند به جایی برسد که بفهمد اهل‌البیت یعنی چه. خودشان هم می‌دانسته‌اند، همان‌طور که شما می‌دانید؛ همه حواس‌شان این بوده است که فرهنگ اهل‌البیت را سینه به سینه و شانه به شانه به پهن‌دشت فرهنگ بشر برسانند تا بشر آماده شود و بتواند آن را بگیرد. اصطلاحاً به این، فرهنگ «آماده‌گر» می‌گویند، این اصطلاح مدرنش است ولی در فرهنگ اهل‌البیت این شیوه وجود دارد. این را به این جهت عرض کردیم که شما روی این فکر کنید که: **یک سری اندیشه‌ها آرام‌آرام جای خودش را باز می‌کند.**

پس شما کار خودتان را بکنید؛ فکر خودتان را پیدا کنید، آن چیزهایی که می‌توانید عرضه کنید را عرضه کنید، و آن

<sup>۶</sup> - شاید علت این روش را بتوان در سخن مولوی جستجو کرد که می‌گوید:

وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی سخن خاص همان در سخن عام بگو  
ور از آن نیز بترسی، هله چون مرغ چمن دمبدم زمزمه بی‌آلف و لام بگو



مقدار که باید خودتان حق باشید تا در حادثه‌ها مضمحل نشوید را دنبال حق باشید.

## تفسیر قرآن؛ مقدمه انس با قرآن

۱۱- آیا قرآن و نهج البلاغه را بخوانیم یا تفسیر آنها را؟  
اول کار بعید است به راحتی ما بتوانیم با قرآن و نهج البلاغه ارتباط برقرار کنیم. البته این قدر دریای کرم‌اند که اگر کمی هم ارتباط برقرار کنیم چیزهایی به دست می‌آوریم، اما حتماً روی تفسیر وقت بگذارید، یک مختصری تفسیر کارکنید و شرح‌ها را کارکنید بعد ان شاء الله خودتان انس بیشتری پیدا می‌کنید. چون در واقع مفسر کارش این است که این آب زلال آیات و روایات را که از شدت زلالی پیدا نیست نشان بدهد، و به همین جهت دست به آب می‌زند و لذا آب موج پیدا می‌کند و تازه ما متوجه آب می‌شویم و اگر این کار را مدتی از طریق مطالعه کتب تفسیر و شرح روایات ادامه دهید، ان شاء الله به جایی می‌رسید که خودتان چشم دیدن آب زلال حقیقت قرآن و کلمات اهل‌البیت را پیدا می‌کنید.

## تزکیه از طریق عقل؛ عملی‌تر از تزکیه‌های اخلاقی

۱۲- آیا اگر کتب اخلاقی را بخوانیم، حرف اهل‌البیت و قرآن را بهتر می‌فهمیم یا بحث‌های عقلی و استدلالی را؟  
اگر بتوانید اول کار فکری بکنید، شبهه را زمین می‌زنید. ببینید: گاهی شما هنوز مسأله‌دار هستید زورتان به مسأله‌های‌تان نمی‌رسد. اگر بتوانید کار فکری و عقلی بکنید وقتی جلو می‌روید بهتر می‌توانید قرآن بفهمید. مثلاً شما در دعای کمیل می‌خوانید که خدایا! تو بالای ملائکه ناظر اینها هستی، ملائکه دارند اعمال ما را می‌نویسند و تو ناظر آنها هستی «وَجَعَلْتَهُمْ شُهوداً عَلَىٰ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَىٰ مِنْ وَرَائِهِمْ». بسیار خوب، حالا چی می‌فهمیم؟! همین طوری می‌پذیریم. یعنی خدا واقعاً آن بالاست؟! یعنی اینها این پایین‌اند؟! در یکی از بحث‌های نهج‌البلاغه عرض

کردیم؛ امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌گویند: خدا قبل از اینکه کرسی و عرش را خلق کند، بوده است. یعنی چه؟ این یک فرهنگ است، این «قبل» چه قبلی است؟ ممکن است بگویید: این «قبل» یعنی اینکه آن بوده است و بعد اینها بوده‌اند، این حرف‌ها که اصلاً با عالم غیب نمی‌خواند. این زبان اهل‌البیت، یک زبان متعالی است؛ یا باید خیلی تزکیه کرد تا به آن رسید، یا اینکه از طریق تعقل و تزکیه، احتمالاً هم می‌رسیم هم می‌توانیم به بقیه بفهمانیم، بالاخره می‌شود رسید و از طریق تفکر بهتر می‌شود.

بهتر است به جای اینکه بگویید: «کتاب‌های اخلاقی بخوانیم»، بگویید: «آیا اگر کار تزکیه و کار اخلاقی بکنیم، آرام‌آرام با اهل طهارت هم‌افق نمی‌شویم؟». حتماً می‌شوید، چون این روایت‌ها و آیه‌ها را قلب مطهر معصوم گفته‌اند، قرآن هم که از قلب «مَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» پیامبر ظاهر شده‌است و سیر پیدا کرده است. پس اگر به قلب این‌ها نزدیک بشویم، زبان این فرهنگ را می‌فهمیم.

ولی اگر می‌بینید که این تزکیه کردن یک کمی مشکل است، آن کاری که ملاصدرا (ره) و امثال او کردند عملی‌تر است. آیا شما هم در این دو‌یست‌سال اخیر دقت کرده‌اید؟ عموماً کسانی که به جایی رسیده‌اند، با این سیری که عرض کردیم از ملاصدرا و محی‌الدین (رحمة‌الله‌علیها) شروع کردند و بعد به اهل‌البیت رسیدند، موفق‌تر بوده‌اند. تقریباً همه بزرگان طراز اول ما که برای خودشان و جهان امروز حرف داشته‌اند، این سیر را داشته‌اند. ممکن است بگویید مثلاً «شیخ رجبعلی خیاط» پس چی؟! نه، آن یک فرد است. خدا رحمتش کند، برای او لازم نیست خیلی از این کارها را بکند. اما نخواهید که او را یک شخصیت جامع برای خودتان بگیرید، به عنوان یک آیت الهی به او نگاه کنید.

از آن حساس‌تر، «مرحوم مجتهدی» است. شما «مرحوم مجتهدی» (رحمة‌الله‌علیه) را با «علامه طباطبائی (رحمة‌الله‌علیه) مقایسه کنید ببینید: مرحوم مجتهدی بالاخره زحمت کشیده است خیلی از خواسته‌هایش را کنار گذاشته است. آیا کتاب «لاله‌ای



از ملکوت» در رابطه با زندگی این آقا را ملاحظه کرده‌اید یا نه؟ بالاخره کارهای عجیب و غریبی می‌کند، خدا رحمتش کند. ولی در این دوره، علامه طباطبائی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله حسن‌زاده و آیت‌الله جوادی‌اند که رشد می‌کنند و رشد می‌دهند. اما ببینید پروریدن آیت‌الله جوادی خیلی کار می‌خواهد، شما یک سیری را پیدا کنید که بیشتر در آن زاویه قدم بزنید. ولی مواظب باشید که شخصیت‌های عرفانی مثل آقای مجتهدی را نفی نکنید. اما راه امثال امام و علامه طباطبائی (رحمت‌الله‌علیهم) هم با برکت‌تر است و هم کم‌خطرتر.

### خطر دکتر شریعتی منهای شهید مطهری (ره)

۱۳- آیا می‌توانیم کتب شهید مطهری یا دکتر شریعتی را به عنوان یک سیر مطالعاتی برداریم؟

کتاب‌های شهید مطهری را بله، خوب است، کتاب‌های آقای شریعتی را نه انصافاً. ما تقریباً همه کتاب‌های شریعتی را یک زمانی خوانده بودیم حتی شماره صفحاتش را هم بلد بودیم، اصلاً هم گله‌مند نیستیم. اما واقعاً شریعتی آمده است که فقط یک بابی را باز کند، ولی آن بابی که شریعتی زحمت کشیده است باز کند الآن فقط دروازه است؛ آن بنده خدا پدرش درآمده است که بگوید از طریق اسلام هم می‌توان انقلاب ایجاد کرد، الآن اسلام انقلابی به گوش فلک رسیده است.

شما الآن با کتاب‌های دکتر شریعتی، شخصیت فکری نمی‌شوید، خود شریعتی یک شخصیت انقلابی بسیار خوبی شد. ضعف‌هایش جای خودش، ولی آن ضعف‌ها چیزی نیست. شریعتی نیش بسیار خوب بوده و زحمت هم کشیده ولی کامل نبوده است، ضعف هم داشته است، اما مفید هم بوده است. الا اینکه شریعتی را منهای مطهری و طباطبائی مطرح کنید. خدا می‌فرماید: اهل البیت و قرآن منهای همدیگر مفید نیستند؛ «فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا». خطری که برای من و شما الآن هست، این است که نوشته‌های شریعتی منهای مطهری گروه «فرقان» می‌سازد، بدون آنکه خود مرحوم شریعتی چنین

قصده داشته باشد. این به خاطر شریعتی نیست، به خاطر این است که این فکر جامع نیست. شریعتی هیچ‌وقت به شما عالم نمی‌دهد یک شخصیت فکری نمی‌دهد، اطلاعات خوبی می‌دهد، یک حالی می‌دهد به خصوص از طریق این روح هنرمندان ایشان که کلمات را اینقدر زیبا ادا می‌کند، اما در نهایت چه چیزی به دست می‌آورید؟! امروز از این طریق دیگر چیزی به دست نمی‌آورید، به خصوص چون جامعیت ندارد. مثلاً تحلیلی که راجع به امامت دارد یک امامت سیاسی است، امامت سیاسی را خیلی خوب مطرح می‌کند ولی این امامت، امامت «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» نیست. این معنی امامت را باید از تفسیر میزان علامه طباطبائی (ره) و یا کتاب مصباح‌الهدایه امام خمینی (ره) به دست آورید.

### سیاسی‌بودن برای انقلاب اسلامی عین دینداری است

۱۴- چگونه فعالیت‌های سیاسی را انجام بدهیم که آرامش‌مان را از بین نبرد؟  
در آن جزوه عالم طلبگی، مطلبی گفته شده که این جا به درد می‌خورد، ببیند: واقعاً مگر شما دیوانه‌اید که می‌خواهید یک کاری بکنید که دعوی سیاسی باشد؟! شما وظیفه‌تان است که کار سیاسی هم بکنید.

البته ما اصلاً نمی‌فهمیم کار سیاسی یعنی چه! کار سیاسی به این معناست که «خدا باید در جهان حاکم باشد، خدا هم اگر بخواهد حاکم باشد از طریق پیغمبر و امام معصوم باید حاکم باشد، بعد هم در زمان غیبت باید کسی که سخن خدا و پیغمبر و معصومین را می‌گوید حاکم باشد، روی این هم باید بایستیم، جان هم بدهیم.»؟! حالا این سیاسی است یا الهی؟! اصلاً می‌شود این‌ها را دو تا کرد؟! ما یک وظیفه‌ای داریم، وقتی شما رسیده‌اید که تمام نور چشم همه پیغمبرها حاکمیت حکم خداست به همین معنایی که در جمهوری اسلامی حاکم است (حاکمیت نه مدیریت)، دیگر آدم برایش جان می‌دهد. حالا اسم این جان‌دادن سیاسی است؟ به من چه! سیاسی باشد. یعنی ما وقتی رسیدیم به اینکه همین



انقلاب، نه یک انقلاب دیگر، یک انقلابی است که نور چشم همه اولیاء و انبیاء است، مگر به این سادگی می‌توانیم از آن دست برداریم؟! شما انقلاب را به‌عنوان تئوری ببینید، در اجرا که معلوم است بالا و پایین دارد، جایش اینجا نیست بحث کنیم.

اگر شما مسأله‌تان با این انقلاب حل است و این انقلاب همه حیات شماسست چون در مبانی خود همه ظهور حق است. ما پای بندی خود بر آن مبانی را حفظ می‌کنیم، در اجرا هم تلاش می‌کنیم این تئوری‌ها پیاده بشود. ما که انقلاب را قبول داریم حتماً با ضد انقلاب و این‌هایی که در اجرا با انقلاب هماهنگ نیستند، مخالفیم. یعنی بنده از همه آدم‌های دنیا، با این مسئول‌های بد، بحمدالله بیشتر مخالفم، چون می‌دانم اینها چه ظلمی می‌کنند! این بد عمل کردن آنها چه ربطی به انقلاب دارد؟! همان طور که کار منافقان را در صدر اسلام از اصل اسلام جدا کردیم که توانستیم شیعه باشیم. این انقلاب یک نور الهی است؛ در طول تاریخ، بعد از حاکمیت وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، هیچ طرحی به پاکی و زلالی این انقلاب نیست.

هنوز فرصت نشده است این را بحث کنیم که شهدا چه چیزهایی فهمیدند و رفتند، آنها یک چیزی بودند! مثل خود انقلاب که یک چیزی بود که یک مرتبه وارد تاریخ بشر شد و حالا حالا همه شوکه‌اند. شهدا هم یک مرتبه به صحنه آمده‌اند و حالا خیلی طول می‌کشد تا شناخته بشوند. این چراغ لام‌ها که فتیله دارد و با نفت روشن می‌شود را دید اید؟ اطرافش در آن قسمت نزدیک به چراغ تاریک است، یک کمی که فاصله می‌گیرد نور را می‌بینید. ما اول چراغ وجود مقدس شهدا هستیم، حالا حالا طول می‌کشد تا آنها را بشناسیم. ما نمی‌توانیم بگوییم شهدا چه کار کرده‌اند؟ فقط می‌فهمیم که این ارتباط یک چیز عجیبی است، من گنگ خواب دیده‌ام<sup>۷</sup>. واقعاً وقتی سر قبورشان می‌رویم، دست نمی‌دهند.

## چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را کس می‌مقیم مریم مرم نفواهد شد

اصلاً دست نمی‌دهند، می‌گویند: برو پی‌کارت، تو هنوز خیلی عقبی، کجا آمده‌ای؟! مدتی طول می‌کشد تا مردم فرهنگ شهدا را بفهمند و ارتباط پیدا کنند. گاهی روح زلال شما کمک‌تان می‌کند، ما حسرت می‌خوریم که شما بعضاً توانسته‌اید یک ارتباط مختصری با روح بعضی از شهدا پیدا کنید.

این انقلاب را یک چنین شهدایی شناختند و با آن ارتباط برقرار کردند و فدایی‌اش شدند. آیا شما حالا کیف نمی‌کنید عاشق این انقلاب باشید، کنار این انقلاب باشید، با این انقلاب زندگی کنید؟! حالا «اسمش سیاسی است» یعنی چه؟! مثل نماز شب خواندن است، چه فرقی می‌کند؟! خدمت‌آیت‌الله حسن‌زاده بودیم، شهید افشار، خدا رحمتش کند. به ایشان گفت: حاج‌آقا یک دستوری بدهید که در این ماه رجب عمل کنیم. آقا می‌دانستند که بچه‌ها همه پاسدار هستند، گفتند: «دستور این است که خوب بخورید، جان بگیرید خوب هم بجنگید. حالا وقت جنگ است، اگر بخواهید روزه بگیرید جنگ می‌خواهد». جنگ را می‌خواهید با چی مقایسه کنید؟! نتیجه‌اش را هم می‌بینید؛ این نامه‌های بعضی از شهدا نشان می‌دهد خیلی می‌فهمند! خود امامی که آن‌همه جلو است می‌گوید اینها راه صدساله را یک‌شبه رفتند. منظور این است که حالا یک کاری کنید خدا هم کمک‌تان می‌کند برسید به این انقلاب و فدایی این انقلاب بشوید، پس «سیاسی» به این معنا عین «عبادی» است.

اما از این کارهای بچه‌گانه که بخواهیم با گروهی رقابت کنیم و آنها رقیب ما بشوند، نکنید. مثلاً آمریکا رقیب ماست؟! به حسین قسم من الآن آمریکا را پوست گردو هم نمی‌دانم، تازه من بی‌سواد! رقابت آمریکا با ما مثل این است که این

من ناتوان ز

- من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

گفن و خلق از شنیدنش



مورچه‌ای که دارد از اینجا می‌رود بیاید با ما کشتی بگیرد، اصلاً ما به این مورچه اعتنا هم نمی‌کنیم، نمی‌توانیم. یعنی آمریکا رقیب ماست؟! مثلاً این آقا که آمده است دارد حرف‌های آمریکا را می‌زند، رقیب ماست؟! پوچ است و پوچ. چند سال پیش بود یک شب از خانه یکی از آقایان می‌آمدیم، آقای سروش را دعوت کرده بودند. آن موقع هم آن سروش هنوز این سروش نبود، من یادم است گفتم که سروش خلاص است. خیلی وقت پیش بود؛ آن روزی که سروش، سروش بود، گفتیم: خلاص است، چرا؟ چون احد است که عین بقاست، دامن احد را ول‌کردن، فناست. شما چشم خودتان الحمدلله باز است، مثلاً این طرف که شعار فراندوم را می‌دهد، همین قدر که حرص می‌خورید، بخندید. چه می‌گوید؟! اصلاً این فرد می‌داند چه می‌گوید؟! فراندم! خیلی باطمینان جوابش را بدهید، همان روش مقام معظم رهبری. اگر رهبری پای‌شان به یک جایی بند نبود، اینقدر آرام نبودند؛ عین خیال‌شان نیست. برای اینکه می‌فهمند هیچ خبری نیست. چون واقعاً هیچ خبری نیست. یعنی

**گر هزاران‌اند یک تن بیش نیست**

**جز فیالات عدد اندیش نیست**

**گر ز صندوقی به صندوقی رود**

**او سمانی نیست صندوقی بود**

هزار تا صندوق چند تا صندوق است؟ مسلم تماماً صندوق است، هزار تا هم همان یکی است، چون از صندوق بودن بیرون نیست. پس حالا صندوق بودن چیست؟ هیچی. این‌ها چیزی نیست که آرامش شما را برهم بزند، شما با یک آرامشی کار خودتان را بکنید. اگر یک چرندیاتی ضد جمهوری اسلامی می‌نویسد، ما هم راحت جوابش را می‌دهیم. مثل همان طرف که شروع کرد فحش‌دادن به امام معصوم، امام فرمودند: مسافری، خسته‌ای، بیا برویم خانه ما. می‌رود خانه امام‌حسن (علیه‌السلام) و حضرت متوجه‌اش می‌کنند که بازی خورده‌ای، آن هم با اخلاق خوب. روز دوم که می‌خواهد خداحافظی کند، خودش می‌گوید که آقا من روزی

که اینجا آمدم، شما را بدترین آدم دنیا می‌دانستم حالا که دارم می‌روم شما را بهترین آدم دنیا می‌دانم.

ما که این قدر دست‌مان پر است، چه چیزی کم داریم که حرص بخوریم؟! شما کم دارید به ما چه ربطی دارد؟! خودت را درست کن. این مسأله را جدی باید داشته باشید که این حرف‌ها نیست که بخواهیم بترسیم و آرامش‌مان به هم بخورد. امام خمینی (ره) را که همه شما یادتان است، مثل امام باشید.

**موزه، تنها راه «سلوک از طریق عقل» نیست**

۱۵- با توجه به آنکه ما مثل علامه حسن‌زاده و امثال ایشان نمی‌توانیم تمام عمرمان را در مطالعه و تحقیق صرف کنیم، آیا تنها راه رسیدن به قرب از طریق تفکر، رفتن به حوزه است؟ یک دانشجو چگونه می‌تواند این راه را بییامد؟

این سؤالی است که خیلی هم باید روی آن وقت بگذارید. حوزه دو قسمت دارد؛ یک قسمت آن، فن علم دین برای ارائه به بقیه است. مثل شما که فن علم فیزیک یا شیمی و یا فن دیگری دارید. این قسمت از آن مهم نیست. یک قسمت دیگر آن، **دیندارشدن** است. ما معتقدیم هر چه داریم، از علامه طباطبائی (ره) و امثال ایشان داریم. اما علامه طباطبائی (ره) و بقیه فقط برای حوزه حرف زده‌اند. نمونه‌اش را هم شما ببینید: یعنی بیایید مقایسه کنید الان چند درصد حوزه از علامه طباطبائی (ره) استفاده می‌کنند؟ درصد کمی استفاده می‌کنند، ولی علامه طباطبائی (ره) برای بقیه هم می‌تواند خیلی مفید باشد.

بنابراین اگر برنامه بریزید، به آن جایی که می‌خواهید برسید می‌رسید امروز زمینه خیلی زیاد است، بنابراین مشکلی ندارید که بگویید حالا حتماً می‌خواهم حوزه بروم تا مشکلم حل بشود. همین آیت‌الله حسن‌زاده بهترین بحث‌هایی که خودشان ده‌ها سال زحمت کشیده‌اند با استاد کار کرده‌اند را برای ما می‌نویسند. خودتان می‌دانید ایشان چگونه استاد به دست آوردند؛ خودشان می‌گویند: «به جناب آیت‌الله الهی قمش‌ای التماس کردم، و ره‌ایش نکردم. زمستان رفتم،



تابستان رفتم، تا دلش نرم شد. بیست جلسه به من درس داد  
«حالا بهترین بحث‌هایی که از این استادها گرفته‌اند را به این  
راحتی در اختیار ما می‌گذارند؛ نوار هست، استاد هست، CD  
هست، باید شما عالم‌تان را پیدا کنید.

این تأکید ما را رها نکنید؛ که «**بدانید می‌فواهید چه کار**

**کنید»** تا تکلیف‌تان معلوم شود. **إن شاء الله** یک برنامه‌ای بریزید  
و عملی‌اش کنید، چون این حرف‌های ما ممکن است گاهی  
عملی نباشد خودتان بهتر می‌توانید در زندگی‌تان عملی‌اش  
کنید. البته و صد البته یک نورانیتی در حوزه‌ها هست که  
مخصوص همان جا است، و اگر کسی امکان رفتن به حوزه  
برایش هست، فرصت را از دست ندهد.

**فدا مافظ شما باشد إن شاء الله.**

